

Islamic Knowledge and Insight

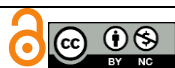
Transformative Methods of the Holy Qur'an in the Institution of Culture During the Era of Revelation

1. Hanieh Salehi Khenar: Department of Quran and Hadith Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Hamid Mohammad Ghasemi*: Department of Quran and Hadith Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran. (Email: hamidmohammadghasemi@iau.ac.ir)
3. Seyed Ahmad Mirian: Department of Quran and Hadith Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

Abstract

The Holy Qur'an is a unique and enduring work that brought about one of the most profound social transformations in the society of the era of revelation. That society, characterized by backwardness, consisted of individuals who were bewildered and lost in the realm of ignorance and prejudice, possessing particular customs, traits, and traditions—many of which were reprehensible and blameworthy, while some represented positive characteristics and commendable practices inherited from the Abrahamic tradition. The Qur'an was revealed within such a context and nullified all superstitious beliefs and ignorant customs across various social institutions, including the institution of culture. Given the significance of the Qur'an's role in fostering social transformation during the era of revelation, the present study, employing a descriptive-analytical method, seeks to elucidate the transformative approaches adopted by the Qur'an in that environment. The findings indicate that the Qur'an achieved transformation within the cultural institution through diverse and systematic methods, including awakening the conscience, encouraging rational reflection, posing questions, employing narratives and storytelling, offering moral lessons, temporarily accommodating certain customs, engaging in constructive argumentation, reviving human dignity, utilizing encouragement and deterrence, and establishing cultural institutions.

Keywords: *Qur'an, transformation, method, era of revelation, culture.*



How to cite: Salehi Khenar, H., Mohammad Ghasemi, H., & Mirian, S. A. (2026). Transformative Methods of the Holy Qur'an in the Institution of Culture During the Era of Revelation. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(1), 1-16.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 September 2025

Revise Date: 21 February 2026

Accept Date: 28 February 2026

Published: 21 April 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

روش‌های تحول‌آفرینی قرآن کریم در نهاد فرهنگ در عصر نزول

۱. هانیه صالحی خنار: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران
۲. حمید محمدقاسمی*: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. (پست الکترونیک: hamidmohammadghasemi@iau.ac.ir)
۳. سیداحمد میریان: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

چکیده

قرآن کریم، یگانه اثر ماندگاری است که یکی از عمیق‌ترین تحولات اجتماعی را در جامعه عصر نزول پدید آورد. جامعه‌ای عقب‌مانده که انسان‌های آن سرگشته و حیران در وادی جهل و تعصب، دارای عادات و خصوصیات و آداب خاصی بودند که بسیاری از آن‌ها مذموم و نکوهیده و البته پاره‌ای نیز خصایص مثبت و رسوم نیک بجا مانده از آیین ابراهیمی بود. قرآن در چنین جامعه‌ای نازل شد و بر تمام افکار و باورهای خرافی و عادات جاهلی در نهادهای مختلف از جمله نهاد فرهنگ خط بطلان کشید. با توجه به اهمیت نقش قرآن در ایجاد تحول اجتماعی در عصر نزول، بیان شیوه‌های تحول‌آفرینی قرآن در آن محیط، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته و به این دستاورد نائل گردیده که؛ قرآن با استفاده از روش‌های متنوع و نظام‌مندی همچون: بیدارسازی وجدان، تحریض بر تعقل، طرح پرسش، استفاده از ابزار داستان و قصه، عبرت‌دهی، همراهی مقطعی با برخی رسومات، مجادله نیکو، احیای کرامت انسانی، تشویق، تنبیه و تأسیس نهادهای فرهنگی در نهاد فرهنگ، تحول‌آفرینی نموده است.

کلیدواژه‌گان: قرآن، تحول‌آفرینی، روش، عصر نزول، فرهنگ.

شیوه‌آوردگی: صالحی خنار، هانیه، محمدقاسمی، حمید، و میریان، سیداحمد. (۱۴۰۵). روش‌های تحول‌آفرینی قرآن کریم در نهاد فرهنگ در عصر نزول. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۴(۱)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۹ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

مقدمه

قرآن کریم در عصری که جامعه بشری از نظر اعتقادی، اخلاقی، رفتاری در شئون مختلف زندگی عقب افتاده بودند، نازل شد و در یک بازه زمانی کوتاه مدت با رعایت حال مخاطبان و خصوصیات آنها، محیطی را که گرفتار جاهلیت فکری، فرهنگی، علمی و عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی بود با تحولی شگرف در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی به پیشرفته‌ترین جامعه بشری زمان خود و دارای عقیده و تمدن مبدل کرد و آنان را از حضيض ذلت به اوج عزت رسانید. این تحول عظیم جامعه آن روزگار، بی‌شک نتیجه بکارگیری اقداماتی هوشمندانه و همراه با نوآوری قرآن کریم در جامعه بوده است. مطالعه آیات قرآن کریم نشان می‌دهد مهم‌ترین رسالت قرآن کریم تغییر و اصلاح ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان است و هدف قرآن از تحول‌آفرینی در جامعه، خارج کردن انسان‌ها از تاریکی‌ها به سوی روشنایی است: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره/۲۵۷) و خداوند پیامبران را نیز در جهت تحول‌آفرینی در زندگی بشریت فرستاده است.

این حقیقت که قرآن کریم اثر ماندگاری است که با بکارگیری روش‌هایی، بشریت را به سمت سعادت، کمال و تحول‌آفرینی سوق داده و از جمود فکری و عملی آن‌ها جلوگیری کرده بر همه اندیشمندان و حقیقت‌جویان مسلمان و غیرمسلمان آشکار است. به دست آوردن الگوها و روش‌های قرآن کریم در راستای دگرگونی ابعاد مختلف جامعه بشری نیاز به مطالعاتی عمیق و بنیادی دارد. قرآن کریم در محورهای مختلف اعتقادی، فرهنگی، اخلاقی، علمی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... جامعه بشری آن زمان، تأثیرات زیادی را به جا گذاشته است و هر یک از این محورها را در یک فرایند منسجم و منطقی با بکارگیری شیوه‌هایی برجسته دگرگون ساخته است.

قرآن کریم در راستای تحول‌آفرینی و احیاءگری و برپاداری مصالح اجتماعی بشر به نهادهای مهم جامعه و مناسبات موجود میان‌شان، که

از ارکان اصلی اجتماع هستند، از جمله نهاد فرهنگ اهتمام ویژه‌ای داشته و در این مسیر از روش‌های مختلفی استفاده نموده است. نقش فرهنگ در جهت دهی منش و رفتار آدمی امری انکارناپذیر است. در حقیقت، آنچه به مثابه روح بر پیکره رفتار و کردار انسان سیطره دارد، همان فرهنگ است. از میان همه فعالیت‌های فردی و جمعی که قرآن در زمینه‌های گوناگون و متعدد در جامعه جاهلی به انجام رساندند، اگر بخواهیم مهم‌ترین عملکردی که تأثیر چشمگیری در سیر تحول معاصران نزول بر جای گذاشت برشماریم، همانا عملکردهای فرهنگی قرآن و چگونگی گذر دادن جامعه جاهلی به جامعه اسلامی است. با توجه به این امر، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که: قرآن از چه روش‌هایی برای تحول-آفرینی نهاد فرهنگ بهره جسته است؟ این جستار تلاش دارد راهگشای این مهم باشد و نشان دهد که قرآن کریم از محیط روزگار خود تأثیر نپذیرفته، بلکه بسیار اثرگذار بوده است و با کشف این راهکارها به راهکارهای تحول در سایر نهادهای مهم اجتماعی دست یابد.

آشنایی با مفاهیم تحقیق

از آن‌جا که تحلیل مفهوم واژگان و دست‌یابی به ژرفای معنایی و کاربرد آن، نیازمند دقت در معنای این واژگان و پرداخت به وجوه متعدد آن است در ابتدای سخن به مفهوم‌شناسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

روش: در فرهنگ دهخدا این واژه به معنای طریقه، قاعده و قانون، سبک، سنت، رسم و آیین و نهج آمده است (Dehkhoda, 1992) در تعریف اهل لغت منهج به معنای «طریق» آمده است (Ibn Manzur, 1996; Raghīb Isfahani, 2007) این واژه از لغت «متد» است که از واژه‌ی یونانی «متا» به معنای «در طول» و «اودوس» یعنی «راه»، گرفته شده و مفهوم آن در پیش گرفتن راهی برای رسیدن به هدف و مقصودی با نظم و توالی خاص است (Kazemi, 1995) در تعریف دیگری آمده است: روش عبارت است از به کارگیری قواعد، شیوه‌ها و فنون آموزشی که آموزگار

محیط عصر جاهلیت فاقد فرهنگ و تمدن بوده و مردمان آن وحشی و دارای خوی و عادات و رسوم زشت و ویرانگر، که در پرتو آن، از قیود فرمانبرداری حکام و قوانین سر باز می‌زدند، و طبعاً در چنین احوالی، شهرها و روستاهای آن نیز عاری از هر گونه عمران و آبادانی خواهد بود (Ibn Khaldun, 1996). در بُعد فرهنگی مهم‌ترین مشکل مردم جزیره‌العرب این بود که فرهنگ آن‌ها بدون روح تفکر بود. (Haji Ahmadi, 2006).

از نظر فرهنگی، عالی‌ترین تجلی و نمونه فرهنگ عرب عصر جاهلیت، ادبیات و در رأس آن‌ها شعر بود. شعر در میان اعراب منطقه حجاز، جانشین علم، حکمت، فلسفه و تاریخ بود. اگر در میان اعراب کسی بود که حرف و فکر حسابی به ذهنش می‌رسید، آن را در قالب شعر بیان می‌کرد. شعر، عالی‌ترین مظهر و تجلی فرهنگ منطقه حجاز محسوب می‌شد. عرب، گاه از یک بیت شعر به وجد و نشاط می‌آمد و از بیت دیگر، خشمگین می‌شد. سرودن شعر و حفظ اشعار دو ملاک شخصیت افراد محسوب می‌شد. عرب، از حافظه‌ای فوق‌العاده برخوردار بود. گاه فردی پیدا می‌شد که با یک یا دو بار شنیدن قصیده‌ای شصت بیتی، آن را حفظ می‌کرد. از همین رو، سخن گفتن آن‌ها در عالی‌ترین درجه و در قالب زیباترین و لطیف‌ترین کلمات صورت می‌گرفت. شعرا همواره به دنبال مکانی بودند که اشعار خود را عرضه کنند و ارزش خود را نشان دهند. بهترین نمونه‌های شعر را به دیوار کعبه آویزان می‌کردند و معلقات سبع بهترین اشعار بود که به کعبه آویزان شده بود (Yaqubi, 1992). همچنین عرب به انساب خود توجه فراوان داشت و بهترین افتخار، یادآوری اجداد و شمارش نسب بود.

روش‌های تحول آفرینی در نهاد فرهنگ

یکی از نهادهایی که قرآن آن را متحول ساخته و در این راستا از روش‌های متعددی استفاده نموده، نهاد فرهنگ می‌باشد. فرهنگ به معنای مجموعه دانش‌ها و ارزش‌های یک ملت است که در هر عصری با عصر دیگر متفاوت می‌شود (Rezaei Isfahani, 2008) تغییر و تحول فرهنگی جزیره‌العرب، با توجه به محیط

برای رسیدن به اهداف آموزشی خود، از آن‌ها بهره می‌گیرد (Davoudi & Hosseinizadeh, 2021) در جمع‌بندی تعاریف بالا می‌توان گفت: روش یعنی راهی که توسط اندیشمند یا هر کس دیگری برای رسیدن به هدف پیموده می‌شود.

تحول: تحول واژه عربی از ماده «حول» و به معنای حرکت از موضعی به موضع دیگر است (Johari, 1987) واژه‌ی تحول به معنی انتقال از یک حالت یا موقعیتی به حالت و موقعیت دیگر است (Mostafavi, 1981). تحول، جریانی است که در آن یک نظام در نتیجه برخورد با فرهنگ دیگر، دچار تحول و دگرگونی در نهادها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و روش‌ها می‌شود (Naqavi, 1983). نیز گفته شده: تحول در به معنای دگرگونی در رفتارها و اخلاقیات و برخی سازه‌های اجتماعی است (Mohseni, 1989) بر این اساس مراد از تحول، عبارت از هر گونه اقدام مؤثر در راستای بهبود سطح کیفی اندیشه و باورهای انسانی است و قرآن کریم در راستای تحول مذکور از روش‌های متعدد و متناسب بهره می‌گیرد.

تحول آفرینی: تحول آفرینی متشکل از دو واژه تحول و آفرینی می‌باشد. معنای تحول که در عنوان قبلی تبیین گشت، اما آفرین در کلمات مرکب به جای آفریننده (Moin, 2000) و به معنای خلق کننده و به وجود آورنده است. بنابراین ترکیب اضافی تحول آفرینی را می‌توان به معنای ایجاد تغییر و حرکت از یک موضع به موضع دیگر معنا کرد.

آشنایی اجمالی با فرهنگ عصر جاهلیت

«عصر» جاهلیت به دوره‌ای خاص از زمان گفته می‌شود که دارای ویژگی‌های مشترک است و همین ویژگی‌ها باعث شده است که مدت خاصی از زمان را «عصر» بنامند؛ مانند: عصر روشنگری یا عصر اسلامی. اما منظور از عصر جاهلیت، قبل از ظهور اسلام و «عصر نزول» در اصطلاح تاریخ اسلام، سال‌هایی است که در تاریخ عرب جاهلی به بعثت پیامبر (۹) و نزول قرآن کریم و رحلت پیامبر منتهی شده است. (نجفی‌نژاد، ۱۳۹۴، ص ۵۶) آنچه با مطالعه قرآن کریم و کتب تاریخی به دست می‌آید، حاکی از آن است که

نامساعد جغرافیایی، عصبیت قومی و قبیله‌ای، نبود ساختار واحد اجتماعی، پراکندگی جمعیت، نظام اعتقادی شرک آمیز و توأم با خرافات و تفکر مشرکانه و ... نه تنها کار ساده‌ای نبود؛ بلکه تصور هر گونه تحولی را غیرممکن می‌نمود. ولی علی‌رغم وجود این همه موانع، آموزه‌های بلند و معارف عمیق قرآنی، موجب گردید تا تمام این سدها و موانع، از میان برداشته شده و فرهنگ قرآنی در عمق جان‌ها نفوذ نموده و جامعه جاهلی را متحول سازد. در این پژوهش تلاش نگارنده بر آن است تا روش‌های قرآن را در تحول آفرینی در نهاد فرهنگ در دست بررسی قرار دهد.

بیدارسازی وجدان: یکی از روش‌های تحول آفرینی قرآن در عصر نزول در نهاد فرهنگ، بیدارسازی وجدان انسان‌ها در آن زمان بوده است. در درون وجود انسان دادگاه کوچکی است که امروزه آن را «وجدان» و فلاسفه آن را «عقل عملی» و در لسان قرآن «نفس لوامه» یا «نفس» نامیده شده است و عرب‌ها به آن «ضمیر» می‌گویند، و به راستی دادگاه عجیبی است که دادگاه‌های دنیای ما با آن همه عرض و طول و زرق و برق و بال کپالش در برابر آن چیز مسخره‌ای است. دادگاهی است که «قاضی» و «شاهد» و «مجری احکام» و «تماشاچی» در آن، همه یکی است، همان نیروی مرموزی که نام «وجدان» به آن داده شده است» (Makarem Shirazi, 1997) قرآن کریم با تکیه بر بیدارسازی وجدان اخلاقی و فطری انسان‌ها، جامعه عصر نزول را در بنیادی‌ترین باورها و رفتارهایش دگرگون ساخت. محور این تحول، جایگزین کردن «توحید» به جای «شرک» بود؛ در واقع خدای یکتا که بر حق و عدالت حکم می‌راند، به جای خدایان قبیله‌ای و ساخته ذهن بشر جایگزین شد. قرآن با تأکید بر کرامت ذاتی همه انسان‌ها (اسراء/۷۰) و برتری جویی تنها بر اساس تقوا (حجرات/۱۳)، وجدان برترطلبی نژادی و قبیله‌ای را هدف گرفت. قرآن با تکیه بر فطرت پاک و مشترک انسانی (روم/۳۰)، مخاطب عصر نزول را از هویت قبیله‌ای فراتر برده و به «انسان» به عنوان موجودی مسئول و دارای کرامت ذاتی نگریست. آیاتی مانند «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء/۷۰) با عبور از مرزهای قبیله و نژاد، وجدان جمعی را

نسبت به ظلم‌های مبتنی بر تفاخر قبیله‌ای (مانند برده‌داری، تحقیر فقرا یا زنده به گور کردن دختران) حساس ساخت. قرآن به منظور آشناسازی مخاطب عصر نزول، به کار بست این روش در سیره حضرت ابراهیم (۷) اشاره نموده که برای ریشه کن نمودن فرهنگ بت پرستی، قوم خود را به مراجعه به وجدان‌هایشان فرا خوانده است. آن حضرت با انگیختن وجدان آنان تلاش خود را برای تأثیرگذاری بر آنان مبذول می‌دارد. اطرافیان نمود - پادشاه بت پرست بابل - بعد از شکسته شدن بت‌ها و با توجه به شواهد و قرائن موجود، انگشت اتهام را به سوی ابراهیم (۷) نشانه گرفته و از او پرسیدند: «أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِاللَّهِتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟!» (انبیاء/۶۲)؛ ای ابراهیم! تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای؟! ابراهیم (۷) با زیرکی تمام و برای نابودی فکر بت پرستی بعد از نابودی بت‌ها، پاسخی به آنان داد که بت پرستان نتوانستند در مقابل آن هیچ دفاعی از عقیده خود ابراز دارند: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ إِنَّ كَأُنُوتَا يَنْطِفُونَ!» (همان/۶۳)؛ بلکه این بت بزرگ بود که این آسیب را به بت‌های دیگر وارد کرد، اگر سخن می‌گویند از آنان پیرسید!

«ابراهیم (۷) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت می‌داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می‌خواسته است عقائد مسلم بت پرستان را که خرافی و بی‌اساس بوده است به رخ آن‌ها بکشد، به آن‌ها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی‌جان آن قدر بی‌عرضه‌اند که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگان‌شان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آن‌ها پردازند.» (Makarem Shirazi, 1995) در حقیقت قصد حضرت از این کار برانگیختن وجدان‌های خفته آنان بود تا بلکه به عقل خود رجوع کنند و به ندای وجدان خویش پذیرای حقیقت باشند. روش مراجعه به وجدان، تحولی درونی و پایدار در فرهنگ جاهلی ایجاد کرد؛ زیرا تغییر را از عمق باورهای فرد آغاز می‌نمود. هنگامی که وجدان افراد نسبت به ظلم، شرک یا بی‌عدالتی حساس می‌شد، پایه‌های فرهنگی جامعه مانند برده‌داری، ثروت‌اندوزی بی‌حد (تکاثر)، یا تحقیر زنان و ... به مرور سست

می‌گشت. قرآن در مواجهه با جامعه جاهلی، تحولی بنیادین را نه از طریق فرامین تحکمی صرف، بلکه از مسیر احیای وجدان خفته انسان‌ها آغاز کرد.

تحریر بر تعقل: قرآن به تعقل و خردورزی به عنوان یکی از راهبردهای اساسی در روش انجام رسالت تحول‌آفرین خود می‌نگرد. از این رو چه در مواجهه با باورها و سنت‌های غلط اجتماعی و چه در مواجهه با باورها و سنت‌های بایسته و پسندیده اجتماعی، نخستین توصیه و سفارش خردورزی و تعقل است. در زمان جاهلیت، عقل متروک مانده بود و جهل و جمود فکری در جامعه سایه گسترده بود. این جمود به خاطر بی‌پایگی و فاسد بودن، به افراد، مجال اندیشه و تفکر را نمی‌داد. آن‌ها بدون اندیشه از آیین آباء و اجداد پیروی می‌کردند. به خاطر عدم اندیشه عقاید خرافی رواج یافته بود. چون درک صحیحی از روابط علی و معلولی نداشتند. قرآن این عقاید را به شدت نکوهش کرده و آن‌ها را به رها کردن آیین اجداد دعوت کرده و به اندیشه و تفکر فرا خوانده است (Velayati, 2010) از جمله اموری که برای عرب جاهلی فرهنگ شده بود، حس‌گرایی و محدود بودن به محسوسات بود. گاهی پیرامون نبوت اعتراض می‌کردند: این چه پیامبری است که مثل ما می‌خورد و می‌آشامد. (مؤمنون/۳۳) اگر معاد را استبعاد می‌کردند، بر همین اساس بود. (سجده/۱۰) توقع داشتند پیامبر خانه‌ای از طلا داشته باشد یا به آسمان برود و کتابی از آسمان نازل شود که بتوانند ببینند و بخوانند. (اسراء/۹۳) اگر به آسمان هم می‌رفت، چشم خویش را تکذیب می‌کردند تا این که کتابی را بیاورید و آنان ببینند و این مسخره‌کردنی از سوی آنان بود (Ibn Ashur) البته این درخواست عجیب و غریب مشرکان هرگز از روح حقیقت‌جویی سرچشمه نمی‌گرفت (Makarem Shirazi, 1995) این‌ها اموری را طلب می‌کردند که با حواسشان درک کنند (Sayyid Qutb, 1992) در راستای تحول این فرهنگ غلط، مرتب خداوند مردم را به تعقل و تفکر دعوت می‌کند و پیامبر اکرم (۹) آنان را به اندیشه و دقت فرا می‌خواند و از حس‌گرایی بر حذر

می‌دارد. این گونه آیات قرآن تقریباً در همه سوره‌ها گسترده است به وضوح می‌گوید: مذهب راستین، زائیده اندیشه، تفکر و تعقل است و اسلام در همه جا سر و کار با متفکران و اندیشمندان و اولوالالباب دارد، نه با جاهلان و خرافاتیان، یا روشنفکر نمایان بی‌منطق (Makarem Shirazi, 1995) بنابراین سیر تغییر و تحول باید به گونه‌ای باشد که متربی از تفکر و تعقل صحیح بهره‌مند و اندیشیدن درست شاکله او شود تا زندگی حقیقی بر او رخ بنماید؛ زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با تفکر فعال می‌شود و با گشودن دریچه عقل و تفکر، درهای حکمت و راهیابی به حقیقت بر او گشوده می‌شود. قرآن کریم، بر پرورش نیروی عقلانی، تأکید دارد و در آیات مختلف سعی در پرورش نیروی عقل و خرد داشته است.

طرح پرسش: از دیگر روش‌های تحول‌آفرینی در نهاد فرهنگ از منظر قرآن، روش طرح پرسش بوده است. به بیانی دیگر یکی از مهم‌ترین و کاربردی‌ترین روش‌های قرآن استفاده از روش پرسشی و مواجه نمودن مخاطبان خود با پرسش‌هایی است که نمی‌توان از کنار آن‌ها به‌سادگی گذشت. زندگی مردم جاهلی سرشار از انواع خرافات بود که این مسأله ناشی از جهل آنان بود. اعراب دوران جاهلیت از چنان عقل و فکری برخوردار بودند که روابط بسیاری از پدیده‌ها را درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند رابطه منطقی بین آن‌ها ایجاد کنند. اگر گاو ماده‌ای آب نمی‌خورد، علت را وجود دیوی میان شاخ‌های گاو نمی‌دانستند و آن را می‌زدند. هنگامی که شتر ماده‌ای مریض می‌شد، شتر نر سالمی را داغ می‌کردند. زمانی که شخص بزرگی از دنیا می‌رفت، در کنار قبرش گودالی حفر کرده و شتری را در آن حبس می‌نمودند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد. تصور بر این بود که میت در روز حشر بدون وسیله نماند. آنان معتقد بودند شخصی که مار و عقرب او را گزیده، اگر فلز مس همراهش باشد، می‌میرد. برای همین گردن‌بندی از طلا یا نقره به او آویزان می‌کردند. همچنین بر این باور بودند که اگر شخصی به وسیله سگ وحشی و هار گزیده شود، مقداری از خون رئیس قبیله می‌تواند شفای او باشد. برای طرد ارواح شرور به استخوان‌های او امواج و پارچه‌های آلوده به کثافت و

ناپاکی پناه می‌بردند و آن را بر گردن بیمار می‌آویختند. هنگامی که مادری در دهان فرزندش دول یا زخم‌هایی می‌دید، طبقی بر سر می‌نهاد و در میان قبیله به جمع‌آوری نان و خرما می‌پرداخت، آن‌ها را برای سگ‌ها می‌ریخت شاید فرزندش شفا یابد. آنان به‌هنگام ورود در محلی جدید برای دوری از شر اجنه و طاعون ده مرتبه صدای الاغ درمی‌آوردند و هنگام گم شدن در صحرا لباس‌هایشان را وارونه به تن می‌کردند تا پیدا شوند (Alusi) این موارد نمونه‌هایی از فرهنگ غلط دوران جاهلیت بوده است.

در راستای تحول‌آفرینی چنین فرهنگ‌هایی، بیان قرآن ناظر به این نکته است که در آن زمان جهل و ناعدالتی سراسر زندگی عرب جاهلی را فراگرفته بود. خداوند در قرآن به دفعات افراد را خطاب قرار داده و مستقیماً از ایشان پرسیده است: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره/۴۴؛ انبیاء/۱۰؛ صافات/۱۳۸؛ یس/۶۲؛ مؤمنون/۸۰؛ آل عمران/۶۵) قرآن به مسائل فرهنگی پرداخته و در این راستا پرسش‌های مهمی به منظور تحول بر فرهنگ غالب در جامعه عصر نزول، مطرح کرده است. از جمله این پرسش‌ها می‌توان این موارد را نام برد: آیا شما به همسایگان و نیازمندان توجه می‌کنید؟ (نساء/۳۶)؛ این سؤال به اهمیت همکاری و همیاری به عنوان یک فرهنگ در جامعه اشاره دارد. آیا شما در گفتار خود انصاف را رعایت می‌کنید و از گواهی نادرست پرهیز می‌کنید؟ (بقره، ۲۸۳)؛ این پرسش به اهمیت صداقت و راستگویی در ارتباطات فرهنگی می‌پردازد. آیا شما به هنجارهای اجتماعی و فرهنگی خود پایبند هستید و به ارزش‌های نیکو گرایش دارید؟ (عصر، ۱-۳)؛ این سؤال به اهمیت رعایت اخلاق و پایبندی به ارزش‌های مثبت در جامعه اشاره دارد. آیا شما به انتخاب دوستان و هم‌نشینان خود دقت نمی‌کنید و تأثیر آن‌ها را بر خود نادیده می‌گیرید؟ (فرقان، ۲۷-۲۹)؛ این سؤال به تأثیرات مثبت یا منفی در فرهنگ دوست‌گزینی اشاره دارد. قرآن با برقراری ارتباطی نزدیک و زنده با مخاطب و با طرح سؤال‌های مکرر ذهن مخاطب را سامان می‌دهد و از این طریق می‌خواهد مخاطب نهایت تأمل و تدبر را در برابر این سؤالات داشته باشد و حتی پاسخ درست را در محکمه

و جدان خویش زمزمه کند تا از ظلمات شک و تردید به جایگاه امن و ایمن نائل گردد. قرآن با پرسش‌گری به بیدارسازی نهاد خفته انسان‌ها می‌پردازد و از چهره جانسان غفلت‌زدایی می‌نماید.

استفاده از ابزار داستان و قصه: یکی از راهکارهای تحول‌آفرین

قرآن در نهاد فرهنگ در عصر نزول، استفاده از قصه و داستان می‌باشد. قصه از مفاهیمی است که در قرآن از اهمیت خاصی برخوردار است. اختصاص بخش عظیمی از آیات الهی به قصص، نشانه‌های آشکار این امر به شمار می‌آید. (بقره/۲۵۹؛ سبا/۱۵-۱۷؛ یوسف/۱-۱۱۱؛ مریم/۴۱-۵۰...) قصه‌ها و داستان‌های قرآن، فضای فرهنگی را به شیوه‌ای تغییر می‌دهد که داستان به عنوان ابزاری مفید و سازنده با کارکردی خاص در توسعه فرهنگی نقش بازی می‌کند. این گونه است که هر امر فرهنگی مضر و زیان‌بار یا تغییر ماهیت می‌دهد و یا با بازسازی و دگرگونی در راستای اهداف توسعه انسانی وارد میدان می‌شود. قرآن کریم در عصر نزول، از قصه به عنوان یک ابزار تحول‌آفرین فرهنگی و تربیتی بهره‌ای عمیق و هدفمند برده است. داستان‌های پیامبران پیشین، امت‌های گذشته و روایات تاریخی در قرآن، صرفاً نقل وقایع نبود، بلکه «قصص الحق» (داستان‌های حقیقی) با اهدافی چون عبرت‌آموزی، تقویت ایمان، تربیت اخلاقی و ایجاد تغییر در باورها و رفتارهای جامعه جاهلی عرب بود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱)؛ بی‌تردید در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. قصه‌هایی چون مبارزه حضرت ابراهیم (۹) با بت‌ها (انبیاء/ ۵۸-۶۷) یا دعوت پیامبرانی چون نوح(نوح/۲۳-۲۴)، هود (اعراف/ ۶۵-۷۲) و صالح(هود/۶۱-۶۸)، الگوهای ملموسی برای مقابله با فرهنگ بت‌پرستی و تعصب قبیله‌ای ارائه می‌داد و مشروعیت نظام شرک را زیر سؤال می‌برد. داستان‌هایی مانند ایثار و عدالت حضرت یوسف (۷) در برابر توطئه‌های برادران و فتنه‌های اجتماعی(یوسف/۹۲)، یا صبر و استقامت حضرت ایوب (۷)(ص/۴۱-۴۴)، الگوهای عملی برای فضایل اخلاقی مانند عفت، صداقت، صبر و عفو در برابر فرهنگ انتقام‌جویی و بی‌بندوباری جنسی عصر جاهلیت بود.

قصه‌های قرآن در عصر نزول، با ارائه‌ی الگوهای عینی و روایت‌های عبرت‌آموز از پیامبران (: و امت‌های پیشین، نقش مستقیمی در ایجاد تحول فرهنگی و فکری در جامعه جاهلی عرب داشت. در فرهنگی که مبتنی بر شرک، تعصبات قبیله‌ای، اخلاق حماسی و انتقام‌جویی بود، قرآن با روایت این داستان‌ها، نظام ارزشی کاملاً جدیدی را نهادینه کرد. این قصه‌ها با تأکید بر محوریت توحید، عدالت، صبر و اخلاق‌مداری، اساس فرهنگ جاهلی را به چالش کشید و جامعه را به سمت یک سیستم فکری یکتاپرستانه و اخلاق‌محور سوق داد. از سوی دیگر، قصص قرآنی تنها به نقد فرهنگ موجود بسنده نکرد، بلکه با خلق حافظه تاریخی مشترک و هویت فراقبیله‌ای برای مسلمانان نخستین، به تحول سازنده در شکل‌گیری جامعه نوپای اسلامی کمک کرد. این داستان‌ها که در آیات مختلفی مانند داستان اصحاب کهف (که نشان‌دهنده مقاومت در برابر استبداد فرهنگی بود) یا سرگذشت پیامبران در مواجهه با تمسخر و انکار قوم خود (مطابق آیات سوره هود) بیان شده‌اند، به مؤمنان اولیه درس مقاومت، امید و پابندی به اصول را آموختند. بنابراین، قصه در قرآن ابزاری برای ایجاد تحول در نگرش تربیت جامعه‌ای بود که بتواند بار رسالت جهانی اسلام را به دوش بکشد

عبرت‌دهی: از دیگر روش‌های تحول‌آفرینی قرآن در نهاد فرهنگ، روش عبرت‌دهی می‌باشد. عموم انسان‌ها با دیدن و شنیدن پیامدهای سوء یک عمل از آن اعراض کرده و آن را ترک می‌کنند. از این روی روش عبرت‌دهی از مهم‌ترین روش‌های تحول‌آفرین قرآن کریم است (Delshad Tehrani, 2008). این روش در جهت تغییر انگیزه و رفتار انسان عمل می‌کند (Ghaemi Moghaddam, 2012) رسول خدا (۹) در حالی به رسالت برگزیده شد که جامعه عرب آن روز در فساد و تباهی دست و پا می‌زد و سایه شوم جهالت، تعصب، فساد و تفاخر به نسب و قبیله، بر سرتاسر جزیره‌العرب سایه افکنده بود. تفاخر و خود برتری‌بینی در میان اعراب جاهلی اصلی خدشه‌ناپذیر به حساب آمده، بسیاری از جنگ‌ها و نزاع‌های جاهلی را موجب شده بود. غالب اوصاف و خصال

پسندیده‌شان نیز ریشه در احساس تفاخر و برتری‌جویی داشت؛ بدین سبب قرآن کریم نیز بسیاری از تحولات فرهنگی در جامعه از جمله ریشه‌کن کردن فرهنگ تفاخر را با بهره‌گیری از روش عبرت‌دهی انجام داده است و با به تصویر کشیدن سرگذشت تفاخرورزان و دستور کلی مبنی بر عبرت‌گیری از پیشینیان «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (حشر/۲) گرایش به این عمل را در مخاطبان خود زایل نموده است. به عنوان نمونه در داستان قارون، قرآن ابتدا وضعیت مالی او را توصیف کرده و می‌گوید او به قدری ثروتمند بود که حمل گنجینه‌هایش برای یک گروه نیرومند نیز مشکل بود: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ» (قصص/۷۶) سپس گفتار و کردار فخرفروشانه او که موجب تحقیر دیگران می‌شد و حسرت ایشان را بر می‌انگیخت گزارش می‌کند: «قارون] گفت: «من این‌ها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام.» آیا وی ندانست که خدا نسل‌هایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند؟ و [لی این گونه] مجرمان را [نیازی] به پرسیده‌شدن از گناهانشان نیست. پس [قارون] با کوکبه خود بر قومش نمایان شد کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم] داده می‌شد واقعاً او بهره‌بزرگی [از ثروت] دارد.» (قصص/۷۸-۷۹)؛ در آخر نیز عاقبت قارون را که توأم با نابودی خودش و دارایی‌هایش در اوج غربت بوده است بیان کرده: «فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ» (همان/۸۱)؛ آن‌گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند و اشاره می‌کند که چگونه سرگذشت عبرت‌آموز او مایه‌تنبه دیگران و اعراض ایشان از کردار او گردید: «او همان کسانی که دیروز آرزو داشتند به جای او باشند، صبح می‌گفتند: «وای، مثل اینکه خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند، و اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را [هم] به زمین فرو برده بود وای، گویی که کافران رستگار نمی‌گردند.» (همان/۸۲)؛ قرآن این داستان را به منظور

عبرت مشرکان عصر نزول نقل می‌کند؛ زیرا که حال و روز ایشان کاملاً شبیه قارون بوده است (Tabatabaei, 1996) خدای متعال در آیات متعدد دیگری نیز مردم را متوجه عاقبت اقوامی نموده که نیرو، توانشان، و عمران و آبادیشان بیش از ایشان بوده است. (روم/۷؛ غافر/۹۱ و ۹۱؛ فاطر/۴۴) در نتیجه قرآن کریم با بیان تلخ سرگذشت تفاخرپیشگان و عقوبت‌های آنان، گرایش مردم به این عادت جاهلی را زایل کرده و زمینه تغییر و تحول رفتارهای تفاخرآمیز را از بین می‌برد.

همراهی مقطعی با برخی رسومات: قرآن کریم در راستای تحول‌آفرینی در نهاد فرهنگ در جامعه آن روز، گاهی با مخاطب خود همراهی نموده و به تدریج آن فرهنگ غلط را متحول ساخته است. البته قرآن در مواجهه با انحرافات فرهنگ جاهلی ابدتسامح و مامشات نکرده و بارها صراحتاً افکار عقاید و آداب و رسوم جاهلی را نقد و رد کرده است. (نجم/۲۱-۲۷؛ یونس/۱۸؛ زمر/۴۳-۴۴ و ...) در کنار این مقابله قرآن به وابستگی افراد جامعه به باورها و رسوماتشان توجه داشته و از این روی در موضوعاتی که انحرافات بنیادی وجود نداشته، ولی اصلاحاتی نیاز بود، برای مدتی با فرهنگ زمانه همراهی کرده است. (معرفت، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹۵) نتیجه این همراهی عرف‌پذیری و مقبولیت کلام الهی در جامعه عصر نزول بوده است.

از نمونه‌های همراهی قرآن با فرهنگ زمانه، مدت‌زمان عده وفات است که بسیاری از علمای شیعه و سنی معتقدند آیه بیانگر مدت زمان یک‌سال به واسطه آیه بیانگر مدت زمان چهارده ماه و ده روز نسخ شد است (Fakhr al-Din Razi, 2000; Tabarsi, 1993) حضرت علی (۷) در بیان علت این تغییر حکم می‌فرماید: عده وفات برای زن در دوره جاهلیت یک‌سال کامل بود. وقتی مردی می‌مُرد، زنش سرگین حیوان یا چیزی همچون آن را به پشت سر می‌انداخت و می‌گفت: شوهر در نزد من ناچیزتر از این است و تا یک‌سال سرمه نمی‌کشم، شانه نمی‌کنم، عطر نمی‌زنم و ازدواج نمی‌کنم. عرب نیز این زن را از خانه بیرون نمی‌کردند، بلکه تا یک‌سال از مال شوهرش

خرجش را می‌دادند. بر این اساس در ابتدای اسلام خداوند آیه ۲۴۰ بقره: «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَةً لِّأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ...»؛ و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد، و همسرانی بر جای می‌گذارند، [باید] برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و [از خانه شوهر] بیرون نکنند. پس اگر بیرون برونند، در آنچه آنان به طور پسندیده درباره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست. و خداوند توانا و حکیم است، را نازل کرد و پس از آن که اسلام قدرت گرفت آیه ۲۳۴: «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...» (بقره/۲۳۴)؛ و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، [همسران] چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند پس هر گاه عده خود را به پایان رساندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است، را نازل کرد (Hurr Amili, 1989) در نتیجه قرآن با عنصری از فرهنگ جاهلی که نیازمند تحول و تغییر بود، اما انحراف بنیادی نداشت تا زمان استقرار آموزه‌های خود همراهی کرد. اهمیت این همراهی و ملاطفت اولیه به قدری است که برخی قرآن‌پژوهان معتقدند بدون آن موفقیت اسلام ممکن نبود (Zarqani) قرآن همچنین این روش را آن جا که سرگذشت حضرت ابراهیم (۷) را برای مخاطب عصر نزول مطرح می‌کند، نام برده است. (انعام/۷۶-۷۹) حضرت ابراهیم (۷) برای ارشاد و راهنمایی این گروه‌ها، در اجتماع آنان حضور یافت و خود را در مقطعی کوتاه هم عقیده با ایشان نشان داد. سپس با دلایل منطقی و نیز استدلال به باورهایشان، بطلان عقیده آنان را ثابت نمود. در واقع یکی از طرق تحول‌آفرینی این است که در احتجاج‌ها، گاه فرد محاجه‌کننده برای اثبات باطل بودن نظر طرف مقابل، به برخی از اعتقادات او گردن می‌نهد و مقدماتی از او را به ظاهر قبول می‌کند تا به کمک آن‌ها عقاید وی را محکوم نماید. در نهایت از عملکرد ایشان این نتیجه به دست می‌آید که در مقابل افراد لجوج و عنود، ابتدا باید مدارا و همراهی کرد و در ظاهر عقیده و نظر آن‌ها را پذیرفت، سپس به

تدریج و گام به گام به نقد افکار آن‌ها پرداخت و اشکالات آن را بیان کرد، تا به بطلان آن پی ببرند؛ زیرا اگر از اول موضع صد در صد متضاد و مخالف با عقیده آن‌ها گرفته شود، حاضر به شنیدن استدلال‌ها و نکات ضعف عقیده خود نخواهند شد، و این شیوه یکی از روش‌های تحول‌آفرینی بوده که قرآن نیز از آن استمداد جسته است.

مجادله نیکو: بارزترین ویژگی دوران جاهلیت حمیت و تعصب درباره معلومات ناچیز و خواسته‌های بی‌اساس است. قرآن کریم حمیت را ویژگی کافران می‌داند: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» (فتح/۲۶)؛ چون آنان کفر ورزیدند، حمیت و تعصب جاهلیت در دل‌هایشان جای گرفت. پیامبر خدا (ص) به دستور خداوند و طبق بیان قرآن، برای مبارزه با این جاهلیت، از ابزار و روش متناسب با آن؛ یعنی «مجادله با شیوه نیکو» بهره می‌جست. بدیهی است که مردم در برابر دریافت یک پیام حالت یکسان ندارند: برخی خالی‌الذهن، و بعضی در حالت شک و تردید، و گروهی هم در حالت انکار به سر می‌برند. افراد منکر آمادگی شنیدن پیام مطلوب یا پذیرفتن حقایق را ندارند و «گاهی این عدم آمادگی تا سر حد مقاومت و لجاجت پیش می‌رود.» (Jafari Tabrizi, 1987) پیامبر (ص) هیچ‌گاه از مقاومت مردم در برابر پیام نبوت خسته نشد و تلاش کرد تا آنان را به پذیرش حقایق مسلم وادارد و این تلاش ایشان عبارت بود از موعظه‌هایی نیکو با «استناد به حقایق و اصول مورد قبول طرف مقابل» (همان، ج ۱۵، ص ۸۹-۹۰) منکران هم اصول مورد قبول خود را نمی‌توانستند انکار کنند و به ناچار یک قدم عقب‌نشینی می‌کردند و به نوعی نگرش جدیدی برای آن‌ها پیدا می‌شد. قرآن خطاب به پیامبر (ص) فرموده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل/۱۲۵)؛ به سوی پروردگارت با حکمت و پند نیکو دعوت کن و با آن‌ها به شیوه نیکو مجادله کن. البته پروردگارت به کسی که گمراه شده و کسی که هدایت یافته، آگاه‌تر است. «جدل» یعنی از راه استدلال، نیروی

خصوصیت و مخالفت مخالف را در هم شکستن و او را به راه راست آوردن و مقصود خداوند از دستور برای بکار بستن این روش، این است که عفریت شرک را در نهاد مشرکین به کام هلاک افکن و با مدارایی و ملایمت، آن‌ها را نصیحت کن تا تو را اجابت کنند و به راه خدا آیند (Tabarsi, 1993) لازم به ذکر است مجادله اگر از روی علم و منطق و روی مبنای صحیح نباشد، جز گمراهی و سرگردانی نتیجه‌ای ندارد و ثمره چنین جدالی تضييع عمر، ارتکاب گناه، گسستن پیوندهای دوستی، تشدید دشمنی‌ها و تضادهای داخلی است و هیچ‌گونه فایده و سودی بر آن مترتب نمی‌باشد. خداوند متعال در قرآن مجید به روش‌های گوناگون به جدال با دشمنان اعم از کفار، منافقین و مشرکین پرداخته و به پیامبران (ص) نیز روش جدل و استدلال با مخالفان را آموخته است و بیش از همه توصیه به جدال به طریقه احسن فرموده به طوری که انسان‌ها با استفاده از مسلمات و مشهورات عامه یا خاصه در پی اثبات حق و ابطال باطل باشند و بدین وسیله بر افکار و عقاید مخالف حقه آنان اثر گذارده شود.

احیای کرامت انسانی: اگر نگاهی به تاریخ عرب جاهلی ببیندازیم خواهیم دید که از نظر فرهنگی، در آن روزگار هیچ چیز به اندازه‌ی کرامت انسانی خدشه‌دار نشده بود و انسانیت انسان زیر سؤال نرفته بود. در جاهلیت، کرامت به معنای شرافت خانوادگی و بزرگی حسب بود. این واژه به وجود نیاکانی نامدار در شجره‌ی نسب خانوادگی اشاره داشت و چون در تصویری که اعراب جاهلی از فضایل انسانی داشتند، بخشندگی و گشاده‌دستی بیش از اندازه، آشکارترین و محسوس‌ترین تجلی شرافت و بزرگی شخص به شمار می‌رفت، به همین خاطر کریم به معنای شخصی بسیار بخشنده و گشاده‌دست بود (Izutsu, 1994) واژه‌ی کرامت پس از اسلام و در قرآن دارای بار معنایی متفاوتی با زمان قبل از اسلام گشت آیات قرآن کرامت ذاتی را برای انسان‌ها یا بنی آدم تثبیت می‌نماید و همین شرافت ذاتی انسان است که سبب و مبدأ دسته‌ای حقوق ویژه می‌شود. انسان تا وقتی عنوان انسان و بنی آدم بر او صادق باشد، دارای این نوع کرامت است و برداشتن این وصف از او علت می‌خواهد.

که همه انسان‌ها از کرامت یکسانی برخوردارند و نسبت به یکدیگر برتری ندارند. قرآن مجید بعد از آن که بزرگ‌ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی؛ یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید: گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است. به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد.

تشویق: یکی از شیوه‌های قرآن در ایجاد تحول فرهنگی و تغییر در اعمال و افکار مردم تشویق کردن است. تشویق از ماده شوق و به معنای آرزومند کردن است (Ibn Manzur, 1996) در آن زمان، بسیاری از جوامع از ارزش‌ها و اصول انسانی فاصله گرفته بودند و زندگی بر مبنای اخلاقیات صحیح قرار نداشت. قرآن کریم، با نازل شدن پیام‌های خداوند، تلاش کرد تا مردم را به رفتارهای نیک و ارزشمند تشویق کند. به عنوان مثال قرآن به جوانمردی، صداقت و انصاف تأکید می‌کند. آیات مختلفی وجود دارد که اشاره به کمک به نیازمندان و رفتار با مهربانی نسبت به دیگران دارد. برای مثال، سوره بقره آیه ۱۷۷ به این موضوع اشاره می‌کند که انسان با ایمان واقعی باید به نیکی و صداقت عمل نماید. همچنین در زمان جاهلیت، بسیاری از ظلم‌ها و فسادها رایج بود. قرآن، به طور مکرر بر اهمیت عدالت تأکید و تشویق کرده و ظلم و ستم را محکوم کرده است. مثلاً در آیه ۱۳۵ سوره نساء، از مؤمنان خواسته شده که در شهادت و قضاوت به انصاف عمل کنند و حتی اگر بر علیه خویشان خود باشد، از گفتار نادرست پرهیز کنند. در جامعه عصر نزول، معیار ارزش انسان نسب، قبیله و قدرت بدنی بود. قرآن با ارائه‌ی معیاری جدید، یعنی ایمان، تقوا، علم و عمل صالح ارزش‌های تازه‌ای را پایه‌گذاری کرد. برای جا انداختن این تحول، عموماً از دو دسته تشویق استفاده کرده است: تشویق‌های دنیوی (پاداش‌هایی که در دنیا احساس می‌شود) و تشویق‌های اخروی (پاداش‌هایی که در آخرت وعده داده شده است).

علت نیز به خاطر انجام خیانت یا جنایتی است که بر خود یا دیگران روا می‌دارد؛ زیرا انجام جنایت یا خیانت بر هر انسانی نقض کننده‌ی اصل حیثیت و کرامت اوست و اگر کسی حیثیت دیگران را محترم نشمارد، در واقع حیثیت و کرامت خویش را سلب نموده است. این نوع از کرامت در زمان عرب جاهلی به هیچ وجه مطرح نبود. آنان کرامت را به امور کاذب و اعتباری می‌دانستند و بر اساس همان امور طبقات و امتیازات اجتماعی و فردی را بنا نهاده بودند. قرآن به شدت با این طرز تفکر مخالف است و تکثرهایی را که در زمینه رنگ پوست، نژاد، قبیله و دیگر امور وجود دارد، تنها برای شناخت یکدیگر می‌داند: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر» (حجرات/۱۳)؛ ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است. خداوند متعال، کریم‌ترین انسان‌ها را نزد خود با تقواترین آنان معرفی می‌کند. کسی که تمام نیروهای خوب و ارزش‌های متعالی را به کار می‌گیرد تا روح و روان خود را از گناه و زشتی پالایش کند و منشأ ایمان و عمل صالح گردد، چنین کسی گرامی‌ترین انسان‌ها است. (رجبی، ۱۳۹۱، ص ۲۹) خداوند متعال در قرآن در صدد است تا به عرب جاهلی در درجه‌ی اول و بعد به همه‌ی انسان‌ها به صورت عموم این نکته را تبیین نماید که ما شما را تکریم نمودیم و اسباب شرافت و بزرگی را در شما خلق کردیم. شما نیز باید که این امانت الهی را به نحو کامل حفظ کنید.. (نجفی نژاد، ۱۳۹۴، ص ۳۲۷) بررسی آیات قرآن حاکی از آن است که احیای کرامت انسانی در جامعه جاهلی یکی از روش‌های تحول‌آفرین قرآن در نهاد فرهنگ است. در زمان جاهلیت، از نظر فرهنگی افراد ارزش‌های انسانی کمتری برای یکدیگر قائل بودند و به مسائل اجتماعی، حقوق زن و حقوق اقلیت‌های اجتماعی توجه کافی نمی‌شد. قرآن با نازل شدن بر پیامبر اسلام، مبنای جدیدی برای ارزیابی و شناخت انسان‌ها ارائه داد. قرآن بر این نکته تأکید می‌کند

قرآن وعده داده که ایمان، تقوا و عمل صالح، سبب خیر و سعادت در همین دنیا نیز می‌شود. این وعده‌ها برای جامعه ابتدایی آن زمان، بسیار ملموس و انگیزه‌ساز بود. به عنوان نمونه قرآن فرموده: «وَصْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيبَةً كَأَنَّ آمَنَهُ مُطْمَئِنٌّ...» (نحل/۱۱۲)؛ ایمان و شکرگزاری سبب پایداری نعمت و امنیت معرفی می‌شود. از منظر این آیه، جامعه مؤمن و اخلاقی، امنیت و رفاه دنیوی می‌یابد. آیه، شهر خاصی را اراده نکرده بلکه منظور، زدن مثلی برای بیان یک حقیقت تاریخی است که به صورت یک سنت الهی در تمام جامعه‌ها حکم فرماست و محیط مکه هم یکی از آن‌هاست. (جعفری، بی تا، ج ۶، ص ۲۲۵) در حقیقت خداوند این مثال را مطرح نموده تا به جامعه آن روز بفهماند، امنیت و سایر نعمت‌ها پاداش ایمان است و اگر کفر بورزند، این نعمت‌ها از آنان دریغ خواهد شد. از نگاه قرآن، روش تشویق با ایجاد انگیزه می‌تواند به تحول‌آفرینی کمک کند. وعده‌های فراوانی که خداوند در قرآن مطرح نموده مایه تشویق مخاطبان بویژه مخاطبان عصر نزول بوده است. مسلماً این تشویق‌ها و بشارت‌ها، سبب تغییر در نگرش‌ها جامعه جاهلی و تحول آنان شده است.

تنبیه: از جمله روش‌هایی که قرآن در راستای تحول‌آفرینی در نهاد فرهنگ به کار بسته‌اند، روش تنبیه می‌باشد. تنبیه بسان تشویق برای تربیت فرد و جامعه بسیار مؤثر و مفید می‌باشد. تنبیه در لغت، به معنای آگاهانیدن، بیدار کردن، واقف گردانیدن به چیزی و آگاه و هوشیار کردن آمده است (Dekhoda, 1992) قرآن با اندازهای مختلف به جامعه عصر نزول هشدار می‌دهد. این هشدارها به عنوان نوعی تنبیه اجتماعی تلقی می‌شوند. واکاوی آیات قرآن بیانگر آن است که پیامبر (۹) در راستای تحول‌آفرینی جامعه عصر نزول، مأمور به انداز بوده است: «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ» (هود/۱۲)؛ تو فقط بیم دهنده‌ای؛ «إِنَّا أَنَا إِلَهٌ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (شعراء/۱۱۵)؛ هشداردهنده‌ای آشکار [بیش] نیستم.». آیات زیادی دلالت بر اهمیت و تأثیر زیاد «انذار» در امر هدایت دارد. از این روی، اولین مأموریت پیامبر (۹) بعد از بعثت، در هدایت اقوام و نزدیکانش با لفظ «انذار» شروع می‌شود: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (همان/۲۱۴)؛ و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و در تعبیر

جامع‌تر، خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنْذِرَ كَوْمًا بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (انعام/۱۱۹)؛ این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آن‌ها می‌رسد، به آن بیم دهی.

مطالعه آیاتی از قرآن که استکبار را دلیل عدم پذیرش خدای یگانه از سوی مشرکان عصر نزول می‌داند و از کبر و برتری‌جویی اعراب مشرک سخن می‌گوید، همراه با آیات پیشین و پسین به روشنی بیانگر آن است که خداوند در مقابل این گروه راهی ویژه برای مبارزه با مقاومتشان در مقابل جریان توحید در پیش می‌گیرد و آن چیزی نیست جز انذارها و تهدیدهای پی در پی در مورد دچار شدن این گروه به عاقبت پیشینیان. گروهی از جامعه جاهلی که خوی استکباری سبب شده است که گمان کنند که تا ابد می‌توانند بر مرکب خودمحموری بتازند و مردم جهل پیشه را دنبال خود بکشانند، این گروه را به راحتی نمی‌توان تسلیم کرد و با استدلال و برهان، از خطای محاسباتیشان آگاه ساخت (Tabatabaei, 1996) و زمینه تحول آنان را فراهم ساخت. از این رو خداوند بارها و بارها به آن‌ها انذار می‌دهد که احدی از قلمرو ملک و سلطه الهی توان خارج شدن ندارد و به ایشان گوشزد می‌کند که به عاقبت پیشینیانی بنگرند که از آن‌ها قوی‌تر و ثروتمندتر بودند، اما نتوانستند در مقابل قدرت او ایستادگی کنند و سرانجام گرفتار عذاب الهی و هلاکت ذلت‌بار شدند.

تأسیس نهادهای فرهنگی: از جمله شیوه‌های مؤثر قرآن کریم در تحول فرهنگ حاکم بر جامعه جاهلی، تأسیس نهادهای فرهنگی مؤثر در جامعه است. سرآمد نهادهای فرهنگی مذکور در قرآن کریم مسجد است که تأسیس آن از اقدامات نخستین پیامبر (۹) در راستای ایجاد تحولات و تثبیت دگرگونی‌های فرهنگی بوده است. مسجد، کارآمدترین عنصر اجتماعی در تثبیت الگوهای فرهنگ دینی به شمار می‌رود؛ زیرا این پایگاه مؤثر، با اشمال بر نمادهای توحیدی از ابتدای تأسیس، با عهده‌دار بودن نقش‌های فراوان، سهم بسزایی در تحولات فرهنگی و ریشه‌افکنی بنیاد شرک و از بین

بردن رسوم فرهنگی غلط داشت و به محلی برای گفتگوهای علمی و فرهنگی تبدیل شد (Haseli Iranshahi, 2021; Mujbari). بر این اساس نهادهای فرهنگی، نقطه‌ی کانونی تمامی تحولات اجتماعی به شمار رفته و سرعت تحولات فرهنگی را مضاعف می‌کنند. از این رو نهادهای فرهنگی با درایت پیامبر اکرم (۹) در خدمت نهادینه شدن اهداف متعالی قرآن کریم قرار گرفت و آهنگ تحولات انسانی و الهی را شتاب بیشتری بخشید. پیامبر اسلام پس از استقرار در یثرب (Hamawi, 1979) لازم دید مسجدی ساخته شود که مرکز آموزش و پرورش مسلمانان و جایگاه تجمع آنان هنگام نماز جمعه و جماعت باشد. از این روی زمینی را که روز نخست، شتر او در آنجا خفته بود و متعلق به دو یتیم بود، از سرپرست آنان خریداری و به کمک مسلمانان مسجدی بنا کرد (Bayhaqi, 1977; Ibn Kathir Dimashqi, 1982) که به نام او یعنی «مسجدالنبی» معروف گردیده است. این، نخستین اقدام اجتماعی حضرت پس از هجرت بود.

خداوند متعال در قرآن، مسجد را به عنوان کانونی اثرگذار در جهت هدایت انسان‌ها معرفی نموده است: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَ الْأَصَالِ» (نور/۳۶)؛ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند. زمشخری در ذیل این آیه‌ی کریمه گفته است: «کلمه‌ی فی بیوت» در این آیه به کلمه «کَمِشْكَاهُ» در آیه‌ی قبل: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» (نور/۳۵)؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلِ نُورِ او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است، وابسته است و مراد از «بیوت» در اینجا مساجد است (Zamakhshari, 1987) بررسی آیات قرآن بیانگر آن است که مسجد فقط مکان عبادت نیست، بلکه تربیت انسان و تبلیغ معارف الهی و معرفت‌افزایی نیز از نقش‌های مهم مساجد است. سیره عملی پیامبران الهی نشان می‌دهد ارشادهای ایمانی و نصیحت‌های اخلاقی

و پاسخ گفتن به مسائل دینی و شبهات، همه در سنگر مسجد بوده‌اند؛ به‌طور کلی این قاعده از قرآن درباره مسجد قابل استخراج است که میان رسالت پیامبری و نقش‌های متنوع آن و مسجد، پیوندی وثیق و مستمر وجود دارد؛ نبوت رسالتی فراگیر و شامل عرصه‌های مختلف چون تحول، تربیت و هدایت معنوی، هدایت سیاسی، هدایت اخلاقی و در یک کلمه هدایت و تربیت دینی است. تحقق این رسالت نیازمند جبهه و سنگری همچون مسجد است. نقش جامعه‌شناختی مسجد، گویای این مهم است که ایجاد تغییرات و تحولات اجتماعی با مسجد امکان‌پذیر خواهد بود. در مسجد مردم با آموزه‌های دینی آشنا می‌شوند. مسجد انسان را با پاکان و نیکان هم‌نشین می‌نماید. اصلاح مفاسد اخلاقی و ناپهنجاری‌های فرهنگی از طریق ارتباط با مسجد تحقق می‌یابد؛ زیرا انسان نمازگزار از منکرات و زشتی‌ها دور خواهد بود: «آنچه از کتاب به‌سوی تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید.» (عنکبوت/۴۵) بر این اساس، قرآن با ارسال آیاتی پیرامون اهمیت مسجد و کارکرد آن توانسته مخاطبان عصر نزول را به این مکان فرهنگی سوق دهد و مخاطبان عصر نزول با حضور در چنین مکانی تحت تأثیر سخنان پیامبر اسلام (۹) و آموزه‌های قرآنی قرار گرفتند.

نتیجه‌گیری

از نهادهایی که قرآن در عصر نزول، برای تحول آن اهتمام ورزیده، نهاد فرهنگ بوده است. بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد این کتاب آسمانی در عصر نزول، برای ایجاد تحولی ژرف در نهاد فرهنگ جاهلی، از روش‌هایی هوشمندانه بهره برد. این روش‌ها با در نظر گرفتن ابعاد مختلف روانی و اجتماعی انسان، به صورت منسجم عمل می‌کردند. قرآن کریم با بیدارسازی وجدان، توانست تحولی همه‌جانبه و پایدار ایجاد کند و با تحریض بر تعقل، بنیان‌های نظری این دگرگونی را استحکام بخشید. همچنین با استفاده هدفمند از قصص برای انتقال درس‌های عمیق، این تحول‌آفرینی را در نهاد فرهنگ نهادینه کرد. از سوی دیگر، با طرح پرسش‌های بنیادین،

روش‌ها، که هم عقل و هم عاطفه، هم فرد و هم جامعه، و هم اصول ثابت و هم شیوه‌های منعطف را در بر می‌گرفت، قرآن را به عنوان یک برنامه جامع تحول‌آفرین در عرصه فرهنگ تثبیت نمود که توانست در مدتی کوتاه، تمدنی نوین را بر شالوده‌ای یکپارچه و الهی استوار سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines the transformative role of the Holy Qur'an within the cultural institution of Arabian society during the era of revelation, a historical period marked by intellectual stagnation, moral disintegration, and deeply entrenched tribal norms. The pre-Islamic environment was characterized by the absence of coherent systems of knowledge, the prevalence of superstition, and an unquestioned adherence to inherited customs. Cultural identity was primarily shaped by lineage, tribal affiliation, and poetic expression, which functioned as substitutes for structured philosophical and ethical systems. Within this context, the Qur'an did not merely introduce a new belief system but initiated a comprehensive transformation of thought, behavior, and social organization. The concept of "method" as a structured and purposeful path toward achieving specific objectives is rooted in classical linguistic and philosophical traditions (Davoudi & Hosseinizadeh, 2021; Dekhoda, 1992; Ibn Manzur, 1996; Kazemi, 1995; Raghieb Isfahani, 2007), while "transformation" denotes a dynamic process involving a transition from one state to another, encompassing changes in values, beliefs, and institutional arrangements (Johari, 1987; Mohseni, 1989; Mostafavi, 1981; Naqavi, 1983). Within this analytical framework, the Qur'an is conceptualized as a deliberate and systematic agent of transformation that reoriented human

اندیشه‌ها را بر می‌انگیخت و با عبرت‌دهی از سرگذشت پیشینیان، آینه‌ای از حقایق را پیش روی مخاطب بنا می‌نهاد. در این مسیر، با همراهی با مخاطب و شروع از سطح فکری و فرهنگی او، زمینه هدایتش را فراهم می‌ساخت و در مواجهه با استدلال‌های مخالف، با مجادله نیکو و منطقی، به مقابله و تغییر می‌پرداخت. قرآن با احیای کرامت انسانی و تشویق مؤمنان و نیکوکاران و تنبیه و انذار از عواقب کفر و ظلم، خطوط کلی ارزش‌ها را ترسیم می‌کرد. نیز از طریق تأسیس نهادهای فرهنگی نوین مانند مسجد، توانست در زمینه فرهنگ تحول‌آفرین باشد. لازم به ذکر است این شبکه به هم تنیده از consciousness toward a unified moral and intellectual paradigm.

A central mechanism employed by the Qur'an in this transformation was the awakening of human conscience, understood as an intrinsic moral faculty capable of self-evaluation and ethical judgment. This inner dimension, metaphorically described as a court in which the judge, witness, and executor are unified, functioned as a powerful catalyst for internal change (Makarem Shirazi, 1997). By activating this latent moral awareness, the Qur'an redirected individuals away from polytheistic practices and toward a monotheistic worldview grounded in justice and accountability. The narrative of Prophet Abraham exemplifies this method, as he strategically exposed the irrationality of idol worship through indirect reasoning and symbolic action, compelling his audience to confront the contradictions within their own beliefs (Makarem Shirazi, 1995). This appeal to conscience not only challenged deeply rooted religious assumptions but also undermined social practices based on injustice, such as tribal superiority, exploitation, and dehumanization. By emphasizing the inherent dignity and equality of all human beings, the Qur'an established a moral foundation that transcended tribal boundaries and initiated a profound cultural transformation. In parallel with the activation of conscience, the Qur'an emphasized rational reflection as a cornerstone of its transformative methodology. In a

society where intellectual inquiry was largely suppressed by tradition and unexamined beliefs, the Qur'an consistently invited individuals to engage in critical thinking and to reassess inherited norms. The dominance of sensory-based reasoning and the limitation of cognition to observable phenomena had led to widespread misconceptions regarding prophecy, resurrection, and divine authority (Ibn Ashur; Sayyid Qutb, 1992; Velayati, 2010). By encouraging analytical reasoning and intellectual independence, the Qur'an dismantled the epistemological foundations of ignorance and replaced them with a framework grounded in reason and revelation. This rational engagement was reinforced through the method of questioning, which served to provoke reflection and disrupt passive acceptance of tradition. Through recurring interrogative expressions that challenged individuals to think critically, the Qur'an created a dialogical environment in which individuals were compelled to evaluate their beliefs and arrive at conclusions through internal reasoning. This approach proved particularly effective in addressing cultural practices rooted in superstition and irrational fear, as it empowered individuals to identify inconsistencies and seek coherent explanations.

Another important dimension of the Qur'anic approach to cultural transformation was the use of narrative and storytelling as both a pedagogical and psychological instrument. The narratives presented in the Qur'an are not merely historical accounts but are structured as purposeful stories designed to convey moral lessons, reinforce faith, and model ethical behavior. By presenting the experiences of earlier prophets and communities, the Qur'an established a shared moral memory that transcended tribal divisions and fostered a collective identity based on ethical and spiritual principles. Stories such as those of Prophet Joseph and Prophet Job illustrate virtues such as patience, forgiveness, and resilience, offering concrete examples of moral conduct in contrast to the prevailing norms of vengeance and moral indifference. The transformative impact of these

narratives lies in their ability to engage both intellect and emotion, thereby facilitating the internalization of values and encouraging behavioral change. In addition, the method of drawing lessons from past events reinforced this process by highlighting the consequences of arrogance, injustice, and corruption. The account of Qarun, for instance, illustrates the downfall of wealth-driven arrogance and serves as a cautionary example that discourages materialistic pride (Delshad Tehrani, 2008; Ghaemi Moghaddam, 2012; Tabatabaei, 1996).

The Qur'an also demonstrated a sophisticated understanding of social dynamics through its method of gradual engagement with existing cultural practices. Rather than imposing immediate and absolute change, it often adopted a phased approach that allowed for the gradual internalization of new norms. This strategy is evident in the regulation of certain social practices, where initial rulings aligned with prevailing customs before being refined in accordance with emerging ethical standards (Fakhr al-Din Razi, 2000; Hurr Amili, 1989; Tabarsi, 1993). Such gradualism facilitated acceptance and minimized resistance, thereby enhancing the effectiveness of reform. In parallel, the Qur'an employed constructive argumentation as a method of engaging with opposing viewpoints. By presenting arguments grounded in shared premises and using a tone of wisdom and respect, it encouraged reconsideration without provoking hostility (Jafari Tabrizi, 1987; Tabarsi, 1993). This method proved effective in addressing ideological rigidity and fostering openness to transformation. Furthermore, the Qur'an redefined the concept of human dignity by shifting the standard of value from lineage and social status to moral and spiritual excellence, thereby dismantling hierarchical structures and promoting a culture of ethical equality (Izutsu, 1994).

In its comprehensive strategy for cultural transformation, the Qur'an integrated mechanisms of encouragement and warning to reinforce desirable behaviors and discourage harmful

practices. Encouragement was expressed through promises of both worldly well-being and spiritual reward, highlighting the benefits of faith, justice, and ethical conduct (Ibn Manzur, 1996). Conversely, warnings functioned as deterrents by emphasizing the consequences of disbelief, injustice, and arrogance, often through references to the fate of earlier communities that had deviated from moral principles (Dehkhoda, 1992; Tabatabaei, 1996). These complementary strategies created a balanced system of motivation that aligned individual aspirations with collective ethical goals. In addition to these psychological mechanisms, the Qur'an institutionalized its transformative vision through the establishment of cultural centers such as the mosque. The mosque functioned not only as a place of worship but also as a center for education, social interaction, and moral development, playing a pivotal role in embedding new values within the social structure (Bayhaqi, 1982; Hamawi, 1979; Haseli Iranshahi, 2021; Ibn Kathir Dimashqi, 1977; Mujbari; Zamakhshari, 1987).

In conclusion, the Qur'an's approach to cultural transformation during the era of revelation represents a multidimensional and strategically coherent process that addressed both the internal and external dimensions of human existence. By simultaneously engaging conscience, reason, emotion, and social structure, it created a comprehensive framework for sustainable change that transcended temporal and geographical limitations. The integration of gradual reform with principled guidance allowed the Qur'an to navigate complex social realities while maintaining ethical consistency. Its emphasis on human dignity, rational inquiry, moral accountability, and institutional development laid the foundation for a new civilization grounded in unity and justice. The success of this transformative project can be attributed to the integration of diverse methodological tools that collectively reshaped individual consciousness and social norms. As such, the Qur'an functioned not only as a religious text but also as a dynamic blueprint for cultural

renewal, demonstrating the possibility of profound societal transformation through intellectually and morally grounded strategies.

References

- Alusi, M. *Bulugh al-Arab fi Ma'rifat Ahwal al-Arab*. Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
- Bayhaqi, A. b. H. (1982). *Dala'il al-Nubuwwah*. Scientific and Cultural Publications Center.
- Davoudi, M., & Hosseinizadeh, S. A. (2021). *The Educational Life of the Prophet (PBUH) and Ahl al-Bayt (AS)*. SAMT Publications.
- Dehkhoda, A. A. (1992). *Dehkhoda Dictionary*. University Publishing Institute.
- Delshad Tehrani, M. (2008). *A Journey in Islamic Education*. Darya Publishing.
- Fakhr al-Din Razi, A. A. M. b. U. (2000). *Mafatih al-Ghayb*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Ghaemi Moghaddam, M. R. (2012). *Educational Methods in the Quran*. Research Institute of Hawzah and University.
- Haji Ahmadi, M. (2006). The Prophet of Islam and Changing the Cultural Structure of the Ignorant Society. *Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan*(44).
- Hamawi, Y. b. A. (1979). *Mu'jam al-Buldan*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Haseli Iranshahi, R. (2021). *The Model of Transformation in Society Based on the Gradual Descent of the Holy Quran* University of Holy Quran Sciences and Knowledge].
- Hurr Amili, M. b. H. (1989). *Wasa'il al-Shia*. Mu'assasat Al al-Bayt li-Ihya al-Turath.
- Ibn Ashur, M. b. T. *Al-Tahrir wa al-Tanwir*.
- Ibn Kathir Dimashqi, I. b. U. (1977). *Al-Bidayah wa al-Nihayah*. Maktabat al-Ma'arif.
- Ibn Khaldun, A. a.-R. b. M. (1996). *Muqaddimah al-Allamah Ibn Khaldun*. Esteghlal.
- Ibn Manzur, M. b. M. (1996). *Lisan al-Arab*. Dar Sader.
- Izutsu, T. (1994). *God and Man in the Quran*. Islamic Culture Publishing Office.
- Jafari Tabrizi, M. T. (1987). *Translation and Interpretation of Nahj al-Balagha*. Islamic Culture Publishing Office.
- Johari, I. b. H. (1987). *Al-Sihah: Taj al-Lughah wa Sihah al-Arabiyyah*. Dar al-Ilm lil-Malayin.
- Kazemi, A. A. (1995). *Method and Vision in Politics*. Institute for Political and International Studies.
- Makarem Shirazi, N. (1995). *Tafsir-e Nemouneh*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Makarem Shirazi, N. (1997). *Resurrection and the World After Death*. Sorour.

- Mohseni, M. (1989). *General Sociology*. Tahouri Library.
- Moin, M. (2000). *Moin Dictionary*. Amirkabir.
- Mostafavi, H. (1981). *Translation of Misbah al-Shari'ah and Miftah al-Haqiqah*. Iranian Institute of Islamic Philosophy and Wisdom.
- Mujbari, A. a.-S. M. *Idhhab al-Huzn wa Shifa al-Sadr al-Saqim*. Dar al-Iman.
- Naqavi, A. M. (1983). *Sociology of Westernization*. Amirkabir.
- Raghib Isfahani, A. a.-Q. H. b. M. (2007). *Mufradat Alfaz al-Quran*. Dar al-Ma'rifah.
- Rezaei Isfahani, M. A. (2008). *The Logic of Quranic Exegesis*. Al-Mustafa International University.
- Sayyid Qutb, I. S. (1992). *Fi Zilal al-Quran*. Dar al-Shorouk.
- Tabarsi, F. b. H. (1993). *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran*. Nasser Khosrow Publications.
- Tabatabaei, S. M. H. (1996). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers.
- Velayati, A. A. (2010). *Islamic Culture and Civilization*. Ma'aref Publishing.
- Yaqubi, A. b. I. (1992). *Tarikh al-Yaqubi*. Scientific and Cultural Publishing Company.
- Zamakhshari, M. (1987). *Al-Kashshaf an Haqa'iq Ghawamid al-Tanzil*. Dar al-Kitab al-Arabi.
- Zarqani, M. A. a.-A. *Manahil al-Irfan fi Ulum al-Quran*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.